

**درس خارج فقه استاد سید محمد جواد شبیری**

**14011125**

**موضوع**:  /تمکّن از تصرف /زکات

**خلاصه مباحث گذشته:**

بحث در این بود که اشتراط تمکّن از تصرّف در جمیع اصناف زکوی معتبر است یا مختصّ بعض از اصناف است. آیت الله هاشمی این شرط را مختص نقدین دانستند. و قائل بودند روایاتی که در آن کلمه مال به طور مطلق وارد شده است به قرینه سایر روایات انصراف به نقدین دارد. بعضی از روایاتی که ایشان به عنوان شاهد برای انصراف بیان کردند، در جلسه قبل بحث شد. یک از روایاتی که شاهد ایشان بود، روایت محض الاسلام بود.

# استدلال به روایت شرایع الاسلام و روایت محض الدین بر کلام آیت الله هاشمی

تعبیر وارد شده در روایت محض الاسلام، در روایت شرایع دین هم با اندک تفاوتی وارد شده است. در روایت محض الاسلام، کلمه مال همراه با «ال» وارد شده است ولی در روایت شرایع دین، بدون «ال» آمده است. روایت شرائع دین از سلیمان بن مهران اعمش نقل شده است. این روایت در خصال وارد شده است. و فقره‌ای از روایت که به ما نحن فیه مربوط است به این صورت است: «وَ لَا تَجِبُ عَلَى مَالٍ زَكَاةٌ حَتَّى يَحُولَ عَلَيْهِ الْحَوْلُ مِنْ يَوْمَ مَلَكَهُ صَاحِبُه‏.[[1]](#footnote-1)»

در این روایت، استعمال کلمه‌ی «یوم» به دو وجه جایز است، می‌تواند مضاف به ما بعد باشد و می‌تواند موصوف برای ما بعد باشد. ولی ارجح این است که مضاف باشد. زیرا در ما بعد، ضمیری که رجوع به یوم کند، وجود ندارد. اگر ضمیر بود، افصح، این بود که یوم، موصوف باشد. البته هر دو وجه جایز است ولی بحث در افصحیّت است.[[2]](#footnote-2)

در روایت محض الاسلام آمده است: «وَ لَا تَجِبُ الزَّكَاةُ عَلَى الْمَالِ حَتَّى يَحُولَ عَلَيْهِ الْحَوْل[[3]](#footnote-3)»‏

روایت شرایع دین، روایت مفصّلی است و به طور کامل اگر ملاحظه شود، روشن می‌گردد که استدلال آیت الله هاشمی به این روایت ناتمام است. صدر و ذیل این فقره از روایت به صورت زیر است:

«وَ الزَّكَاةُ فَرِيضَةٌ وَاجِبَةٌ عَلَى كُلِّ مِائَتَيْ دِرْهَمٍ خَمْسَةُ دَرَاهِمَ وَ لَا تَجِبُ فِيمَا دُونَ ذَلِكَ مِنَ الْفِضَّةِ وَ لَا تَجِبُ عَلَى مَالٍ زَكَاةٌ حَتَّى يَحُولَ عَلَيْهِ الْحَوْلُ مِنْ يَوْمَ مَلَكَهُ صَاحِبُهُ وَ لَا يَحِلُّ أَنْ تُدْفَعَ الزَّكَاةُ إِلَّا إِلَى أَهْلِ الْوَلَايَةِ وَ الْمَعْرِفَةِ وَ يَجِبُ عَلَى الذَّهَبِ الزَّكَاةُ إِذَا بَلَغَ عِشْرِينَ مِثْقَالًا فَيَكُونُ فِيهِ نِصْفُ دِينَارٍ وَ تَجِبُ عَلَى الْحِنْطَةِ وَ الشَّعِيرِ وَ التَّمْرِ وَ الزَّبِيبِ إِذَا بَلَغَ خَمْسَةَ أَوْسَاق‏...... وَ تَجِبُ عَلَى الْغَنَمِ الزَّكَاةُ إِذَا بَلَغَتْ أَرْبَعِينَ شَاة..... وَ تَجِبُ عَلَى الْبَقَرِ الزَّكَاةُ إِذَا بَلَغَتْ ثَلَاثِين‏.... ٌ وَ تَجِبُ عَلَى الْإِبِلِ الزَّكَاةُ إِذَا بَلَغَتْ خَمْسا...[[4]](#footnote-4)»

در این روایت اصناف اموال زکوی و نصابهای هر کدام را بیان می‌کند. ولی نکته اینکه این اصناف را در ذیل دراهم ذکر کرده است. ظاهرا از این جهت که اصل مال، درهم است، به این صورت بیان کرده است. یعنی حتّی در خصوص ذهب نیز اعتبارش با درهم سنجیده می‌شود. یعنی اصل زکات برای فضّه است و ذهب و سایر موارد در ذیل آن قرار می‌گیرد. لذا مال در این روایت در فضّه استعمال شده است نه در نقدین.

اما تعبیری که در روایت محض الاسلام بود از جهت دیگری دارای اشکال است. از این جهت که کلمه‌ی مال همراه با «ال» به کار رفته است و این احتمال می‌رود که «ال» برای عهد باشد. در این صورت، تعبیر «علی المال» یعنی مالی که ذکر شد، یعنی فضّه. لذا، مراد این نیست که مال به طور مطلق به معنی فضّه است. بلکه فقط در این مورد به معنی فضّه است. بنابر این اگر مال همراه با «ال» باشد، استدلال آیت الله هاشمی ضعیف‌‌تر هم می‌شود.

اینکه از روایت قبل به «شرائع الدین» تعبیر کردیم و از این روایت به «محض الاسلام» تعبیر می‌کنیم، از این رو است که در اول آن روایت، تعبر شرائع الدین به کار رفته بود و در اول این روایت، تعبیر محض الاسلام به کار رفته است.

عَنِ الْأَعْمَشِ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ ع «قَالَ: هَذِهِ شَرَائِعُ الدِّينِ لِمَنْ أَرَادَ أَنْ يَتَمَسَّكَ بِهَا وَ أَرَادَ اللَّهُ هُدَاهُ...[[5]](#footnote-5)»

# بررسی سند روایت شرائع الدین

به بررسی سند روایت شرائع الدین می‌پردازیم. سند روایت به این شرح است:

«حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ الْهَيْثَمِ الْعِجْلِيُّ وَ أَحْمَدُ بْنُ الْحَسَنِ الْقَطَّانُ وَ مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ السِّنَانِيُّ وَ الْحُسَيْنُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ هِشَامٍ الْمُكَتِّبُ وَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ الصَّائِغُ وَ عَلِيُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْوَرَّاقُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ قَالُوا حَدَّثَنَا أَبُو الْعَبَّاسِ أَحْمَدُ بْنُ يَحْيَى بْنِ زَكَرِيَّا الْقَطَّانُ قَالَ حَدَّثَنَا بَكْرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ حَبِيبٍ قَالَ حَدَّثَنَا تَمِيمُ بْنُ بُهْلُولٍ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو مُعَاوِيَةَ عَنِ الْأَعْمَشِ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ ع..[[6]](#footnote-6)»

ما از آخر سند شروع به بررسی رواة‌ می‌‌کنیم.

## بررسی وثاقت و مذهب اعمش، راوی روایت شرائع الدین

نام اعمش، سلیمان بن مهران است و از حیث حافظ بودن و ثبت بودن، جزء ائمه حدیث عامه شمرده می‌شود. و تعبیرات بلندی برای او در بین رجالیون اهل سنت وارد شده است. در مورد اعمش دو بحث مطرح است. یک بحث در مورد وثاقت اوست و بحث دیگر در مورد مذهب او.

### بررسی وثاقت اعمش

در مورد وثاقت اعمش، برخی گفته‌اند که رجالیون عامه با اینکه در مورد او تصریح به تشیّع دارند، او را توثیق کرده‌اند و تعبیرات بلندی در مورد او به کار برده‌اند. همین مقدار، اماره‌ی محکمی بر وثاقت اوست. و به نظر ما هم این مطلب صحیحی است.

این بیان در کلمات میرداماد نیز وارد شده است. ایشان فرموده است:

«و العامّة أيضا مثنون عليه، مطبقون على فضله و ثقته، مقرّون بجلالته مع اعترافهم بتشيعه.[[7]](#footnote-7)». در کلام مرحوم وحید بهبهانی نیز همین مطلب وارد شدها است.[[8]](#footnote-8)

### بررسی مذهب اعمش و قرائن اقامه شده بر تشیّع او

برخی از اهل رجال، روایاتی دال بر تشیّع او نقل کرده‌اند. همچنین در برخی از کتب اهل سنت، تعابیری در مورد اعمش وارد شده است که ممکن است امامی بودن او از این تعابیر استفاده شود. این قرائن را باید مورد بررسی قرار دهیم.

#### دلالت تعبیر «فیه تشیّع» در کتب عامه، بر امامی بودن اعمش

برخی از عامه در مورد اعمش تعبیر «فیه تشیّع» را به کار برده‌اند. به نظر می‌رسد این تعبیر به معنی امامی مذهب نیست. بلکه این تعبیر به این معناست که ولایت اهل بیت را قائل است. در اصطلاح امروزه، وجه تمایز شیعه با سنّی در تولّی نیست بلکه در تبرّی است. و مجرّد پذیرش ولایت اهل بیت باعث تشیّع شخص نمی‌شود. ولی در اصطلاح قدما، تشیّع در مورد کسی به کار می رفته است که قائل به ولایت اهل بیت علیهم السلام بوده است. و لو تبرّی از اعداء‌ هم نداشته باشد. ولی تشیّع مد نظر ما کسی است که قائل به تبرّی است یعنی قائل به خلافت بر حقّ خلفای ثلاثه نیست بلکه آنها ر ا غاصب خلافت می‌داند و معتقد به خلافت بلا فصل امیر المومنین علیه السلام است. لذا مطالبی که از اعمش در مورد فضائل امیر المومنین نقل شده است، اثبات تشیّع او نمی‌کند. لذا آنچه در تنقیح المقال وارد شده است که این روایات را نقل می‌کند و از همین طریق تشیّع او را ثابت می‌کند، کلام تامّی نیست.

صاحب تنقیح المقال از کتاب توضیح المقاصد شیخ بهایی نقل می‌کند که شیخ فرموده است: «و الذي استفدته من تصفّح التواريخ أنّه من الشيعة الإمامية،و العجب أنّ أصحابنا لم يصفوه بذلك في كتب الرجال.[[9]](#footnote-9)»

تنقیح المقال در ادامه بحث شواهدی را بر تشیّع اعمش بیان می‌کند.

#### بدگویی اعمش از ابوحنیفه

 نقل شده که ابو حنیفه از اعمش سؤال کرد:

 «قال له ابو حنیفه یوما یا ابا محمد سمعتک تقول ان الله سبحانه اذا سلب عبداً نعمة عوض عنها نعمة اخری قال نعم قال ما الذی عوّضک بعد ان اعمش عینیک و سلب صحتهما؟ فقال عوّضنی عنهما ان لا اریٰ ثقیلا مثلک[[10]](#footnote-10)»

اعمش یکی از چشمانش نابینا بوده است. ابو حنیفه می‌پرسد که خداوند چشمان تو را گرفته در عوض چه نعمتی به تو عطا نمود؟ در جواب اعمش می‌گوید: همینکه نمی‌توانم تو را ببینم نعمت خداوند است. در پاورقی تنقیح آمده که در مصدر اصلی، به جای ثقیلا، «نعثلا» آمده است. نعثل نام یک یهودی است که در زمان عثمان بوده است و عایشه، عثمان را به او تشبیه می‌کرده است. و در تحریک مردم به قتل عثمان می‌گفته است که «اقتلوا نعثلا» و ظاهرا نعثلا در این نقل صحیح‌تر از ثقیلا باشد.

علی ایّ حال، این نقل شاهد نیست. و فقط ثابت می‌کند که او به ابو حنیفه ارادتی نداشته است. و این میزان چیزی را ثابت نمی‌کند.

#### بیان فضائل امیر المؤمنین توسط اعمش در حضور منصور دوانیقی

روایتی است که در حاشیه تنقیح هم آورده شده و روایت مفصّلی است. روایت این است که در یک نیمه شبی، منصور دوانیقی به دنبال اعمش فرستاد. اعمش با خود گفت: اینکه نیمه شب به دنبال من فرستاده است، ظاهرا مربوط به روایاتی است که در فضائل امیر المؤمنین می‌دانم و شاید اگر برای او از این روایات بخوانم مرا به قتل برساند. لذا کفن پوشید و حنوط کرد. و نزد منصور رفت. منصور پرسید از او که تو چقدر از فضائل امیر المؤمنین می‌دانی؟ گفت یسیرا. گفت چه تعداد؟ گفت ده هزار. منصور گفت: من حدیثی برای تو نقل می‌کنم که هر آنچه داری فراموش کنی. سپس منصور یک داستان مفصّلی را نقل کرد.

«عن الأعمش،قال:بعث إليّ أبو جعفر الدوانيقي في جوف الليل.... قال:فكتبتُ وصيّتي،و لبست كفني... قال:فوجد رائحة الحنوط منّي.... قال:فكان متّكئا فاستوى جالسا،و قال:لا حول و لا قوة إلاّ باللّه العلي العظيم، أسالك باللّه-يا سليمان!-كم حديثا تروي في فضائل علي أمير المؤمنين عليه السّلام؟ فقلت يسيرا يا أمير المؤمنين!فقال:كم؟قلت عشرة آلاف حديث فما زاد..فقال لي يا سليمان!و اللّه لاحدثك بحديث في فضائل علي بن أبي طالب عليه السّلام تنسى كل حديث سمعته....[[11]](#footnote-11)»

این روایت هم چیزی ر ا ثابت نمی‌کند چرا که این روایت هم جنبه‌ی تولّی دارد و تبرّی در آن وجود ندارد.

#### نقل چند روایت از فضائل امیر المؤمنین توسط اعمش در روز آخر عمر او

نقل دیگری هم وارد شده که آن هم بیشتر ناظر به جنبه‌ی تولّی است ولی از روایات مذکور، شدیدتر است. روایت در مورد لحظات آخر عمر اعمش است و نقل شده که او از هول مرگ و قیامت و حساب و امثال ذلک، حالت انکسار داشت. ابوحنیفه او را دید و به او گفت از روایاتی که در فضایل امیر المومنین نقل کردی برگرد تا خدا از گناهان تو درگذرد. اعمش هم پاسخ تند و شدیدی به ابوحنیفه داد. متن روایت به شرح زیر است:

«..حَدَّثَنِي الْحَسَنُ بْنُ سَعِيدٍ النَّخَعِيُّ ابْنُ عَمِّ شَرِيكٍ، قَالَ: فَبَيْنَا أَنَا عِنْدَهُ إِذْ دَخَلَ عَلَيْهِ ابْنُ شُبْرُمَةَ وَ ابْنُ أَبِي لَيْلَى وَ أَبُو حَنِيفَةَ، فَسَأَلُوهُ عَنْ حَالِهِ، فَذَكَرَ ضَعْفاً شَدِيداً، وَ ذَكَرَ مَا يَتَخَوَّفُ مِنْ خَطِيئَاتِهِ، وَ أَدْرَكَتْهُ رَنَّةٌ فَبَكَى، فَأَقْبَلَ عَلَيْهِ أَبُو حَنِيفَةَ، فَقَالَ: يَا أَبَا مُحَمَّدٍ، اتَّقِ اللَّهَ، وَ انْظُرْ لِنَفْسِكَ، فَإِنَّكَ فِي آخِرِ يَوْمٍ مِنْ أَيَّامِ الدُّنْيَا، وَ أَوَّلِ يَوْمٍ مِنْ أَيَّامِ الْآخِرَةِ، وَ قَدْ كُنْتَ تُحَدِّثُ فِي عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ بِأَحَادِيثَ، لَوْ رَجَعْتَ عَنْهَا كَانَ خَيْراً لَكَ. قَالَ الْأَعْمَشُ: مِثْلَ مَا ذَا، يَا نُعْمَانُ قَالَ: مِثْلَ حَدِيثِ عَبَايَةَ:«أَنَا قَسِيمُ النَّارِ». قَالَ: أَ وَ لِمِثْلِي تَقُولُ يَا يَهُودِيٌّ أَقْعِدُونِي سَنِّدُونِي أَقْعِدُونِي، حَدَّثَنِي- وَ الَّذِي إِلَيْهِ مَصِيرِي- مُوسَى بْنُ طَرِيفٍ، وَ لَمْ أَرَ أَسَدِيّاً كَانَ خَيْراً مِنْهُ، قَالَ: سَمِعْتُ عَبَايَةَ بْنَ رِبْعِيٍّ إِمَامَ الْحَيِّ، قَالَ: سَمِعْتُ عَلِيّاً أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) يَقُولُ: «أَنَا قَسِيمُ النَّارِ»، أَقُولُ: هَذَا وَلِيِّي دَعِيهِ، وَ هَذَا عَدُوِّي خُذِيهِ.

وَ حَدَّثَنِي أَبُو الْمُتَوَكِّلِ النَّاجِي، فِي إِمْرَةِ الْحَجَّاجِ، وَ كَانَ يَشْتِمُ عَلِيّاً (عَلَيْهِ السَّلَامُ) شَتْماً مُقْذِعاً- يَعْنِي الْحَجَّاجَ (لَعَنَهُ اللَّهُ)- عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ (رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ)، قَالَ: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ): إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ يَأْمُرُ اللَّهُ (عَزَّ وَ جَلَّ) فَأَقْعُدُ أَنَا وَ عَلِيٌّ عَلَى الصِّرَاطِ، وَ يُقَالُ لَنَا: أَدْخِلَا الْجَنَّةَ مَنْ آمَنَ بِي وَ أَحَبَّكُمَا، وَ أَدْخِلَا النَّارَ مَنْ كَفَرَ بِي وَ أَبْغَضَكُمَا. قَالَ أَبُو سَعِيدٍ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ): مَا آمَنَ بِاللَّهِ مَنْ لَمْ يُؤْمِنْ بِي، وَ لَمْ يُؤْمِنْ بِي مَنْ لَمْ يَتَوَلَّ- أَوْ قَالَ: لَمْ يُحِبَّ- عَلِيّاً، وَ تَلَا﴿أَلْقِيا فِي جَهَنَّمَ كُلَّ كَفَّارٍ عَنِيدٍ﴾.» قَالَ فَجَعَلَ أَبُو حَنِيفَةَ إِزَارَهُ عَلَى رَأْسِهِ، وَ قَالَ: قُومُوا بِنَا، لَا يَجِيئُنَا أَبُو مُحَمَّدٍ بِأَطَمَّ مِنْ هَذَا. قَالَ الْحَسَنُ بْنُ سَعِيدٍ: قَالَ لِي شَرِيكُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ: فَمَا أَمْسَى- يَعْنِي الْأَعْمَشَ- حَتَّى فَارَقَ الدُّنْيَا رَحِمَهُ اللَّهُ.[[12]](#footnote-12)»

این روایت از این جهت که اعمش منکر ولایت امیر المؤمنین را کافر و داخل در جهنّم می‌داند، خصوصیّت دارد. و دلالتش بر تشیّع او از روایات قبل، قوی‌تر است.

#### روایت شرائع الدین

روایتی که از همه‌ روایات مذکور مهم تر است، روایت محل بحث ما است یعنی روایت شرائع دین. این روایت را اعمش نقل کرده و در پاورقی تنقیح المقال هم آورده شده است. در فقرات متعدّدی از این روایت، علاوه بر مساله‌ی تولّی، و همچنین مسائل مربوط به تبرّی، بعضی ویژگی‌ها و فتاوای اختصاصی شیعه نیز مطرح شده است. یعنی مسائلی که شیعه به آنها شناخته می‌شود. البته دو مساله باید در این بحث مورد توجه باشد.

##### شبهه: عدم دلالت نقل روایت بر اعتقاد به مضمون آن

ممکن است گفته شود که اعمش این روایت را نقل کرده است. ولی این مقدار، دلیل بر این نمی‌شود که خود او هم به مضمون این روایت اعتقاد داشته است. این مساله بین بعضی از محدّثین رایج است که گاهی روایتی را نقل می‌کنند که اعتقاد به مضمون آن ندارند و مشرب آنها در نقل اوسع از مشرب اعتقادی آنهاست. در مورد برخی از راویان، روایات متضاد نقل شده است. هم در مسائل اعتقادی و هم در فروع فقهی.

##### پاسخ به شبهه

**اولا**: اعمش روایاتی که به این مضمون نقل کرده است، ‌بسیار زیاد است.

**ثانیا:** مضمون روایاتی که او نقل کرده است، خیلی غلیظ و شدید در ولایت اهل بیت است. و خیلی بعید است که در آن فضایی که او بوده است، چنین روایاتی را نقل کند، بدون اینکه اعتقادی به مضمون آن داشته باشد. لذا حتّی اگر روایاتی هم در مدح خلفا نقل کرده باشد، باید آنها را بر تقیّه حمل کرد نه اینکه روایات مربوط به فضائل اهل بیت و تبرّی از دشمنان، چرا که این روایات جای تقیّه ندارد.

سؤال: آیا می‌توان گفت که اصل این بوده است که اگر رواة، مضمون روایتی را اعتقاد نداشتند، نقل نمی‌کردند؟

پاسخ: نمی‌توان چنین اصلی را قائل شد. رواة، رفتارهای مختلفی داشته‌اند. توضیح بیشتر اینکه: سید مرتضی در مقام اشکال به حجیّت خبر واحد بیان کرده است که: هیچ یک از رواة نیستند مگر اینکه روایتی با مضمون باطل نقل کرده‌اند. مضامینی از قبیل جبر و تفویض و امثال ذلک. چطور اقوال این افراد حجّت باشد؟‌

مرحوم شیخ در عدّه، در مقام پاسخ فرموده است که صرف اینکه یک راوی چنین مضمونی نقل کند، دلیل بر این نیست که خود او هم به این مضمون اعتقاد دارد. بلکه ممکن است نقل او از این جهت بوده که این راوی از اصحاب جمع بوده است. البته این تعبیر «اصحاب جمع» از ماست. مرحوم شیخ به «جامع‌ نگار» تعبیر می‌کند. شیخ فرموده است که بعضی از رواة، هر روایتی را نقل می‌کرده‌اند تا دیگران در مورد او بگویند که «لم یشز عنه حدیث.» ولی این مساله هست که در بین شیعیان، جامع‌نگار کم بوده است و معمول رواة، صحیح‌نگار بوده‌اند. ولی به حدّی نیست که بگوییم اصل این است که راوی صحیح‌نگار است تا در موارد مشکوک، از این اصل استفاده کنیم. مثلا بگوییم مذهب اعمش روشن نیست. و با این اصل تشیّع او ثابت می‌شود. بله اگر تشیّع اعمش با توجه به قرائن دیگری ثابت بود، می‌شد این را قائل شد که اصل اولی در مورد اعمش این است که صحیح‌نگار باشد. این در مورد رواة شیعه. اما این که روش راویان اهل تسنّن در این مساله به چه صورت است و اینکه اصل در آنها صحیح‌نگاری است یا جامع‌نگاری، ما بررسی نکرده‌ایم.

##### بررسی فقرات دال بر تشیع اعمش، از روایت شرايع الدین

به بررسی فقراتی از روایت شرائع الدین که دال بر تشیّع اعمش است، می‌پردازیم. البته ما تمام فقرات این روایت را با فتاوای عامه مقایسه نکردیم تا معلوم گردد چه قسمتهایی از روایت مخالف عامّه است. بلکه فقط مواردی که از قبل برای ما فتاوای عامه معلوم بود، بیان می‌کنیم. شاید با فحص بیشتر، فقرات دیگری از روایت نیز، مخالفتش با عامه روشن شود. فقرات زیر در این روایت دال بر تشیّع اوست:

۱. «وَ مَنْ مَسَحَ عَلَى الْخُفَّيْنِ فَقَدْ خَالَفَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ كِتَابَه[[13]](#footnote-13)‏»

 با توجه به اینکه مسح بر خفّین را عامه قائل هستند، این فقره قابل توجه است.

۲. «وَ لَا صَلَاةَ خَلْفَ الْفَاجِرِ وَ لَا يُقْتَدَى إِلَّا بِأَهْلِ الْوَلَايَةِ وَ لَا يُصَلَّى فِي جُلُودِ الْمَيْتَةِ وَ إِنْ دُبِغَتْ سَبْعِينَ مَرَّةً وَ لَا فِي جُلُودِ السِّبَاعِ وَ لَا يُسْجَدُ إِلَّا عَلَى الْأَرْضِ أَوْ مَا أَنْبَتَتِ الْأَرْضُ إِلَّا الْمَأْكُولَ وَ الْقُطْنَ وَ الْكَتَّانَ [[14]](#footnote-14)»

یعنی اقتدا به امام جماعتی که ولایت اهل بیت را ندارد جایز نیست. و در آن دوره معمولا ائمه جماعت اهل تسنّن بوده‌اند. و همچنین سایر مطالبی که در این فقره آمده است، تعرّض به عامه است.

۳. «وَ التَّقْصِيرُ فِي ثَمَانِيَةِ فَرَاسِخ‏[[15]](#footnote-15)»

هیچ یک از اهل سنت، هشت فرسخی نیستند بلکه برخی کمتر و برخی بیشتر گفته‌اند.

۴. «الْإِجْهَارُ بِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ فِي الصَّلَاةِ وَاجِبٌ[[16]](#footnote-16)»

این هم از مختصّات شیعه است.

۵. «وَ لَا يَحِلُّ أَنْ تُدْفَعَ الزَّكَاةُ إِلَّا إِلَى أَهْلِ الْوَلَايَةِ وَ الْمَعْرِفَةِ[[17]](#footnote-17)»

یعنی زکات را فقط به فرد شیعه می‌شود پرداخت کرد و پرداخت آن به اهل سنت جایز نیست. در ادامه روایت پس از شمردن مواردی که زکات دارد، بیان می‌کند:

۶. «وَ لَا يَجُوزُ دَفْعُ ذَلِكَ أَجْمَعَ إِلَّا إِلَى أَهْلِ الْوَلَايَةِ وَ الْمَعْرِفَةِ[[18]](#footnote-18)»

این فقره نیز مثل فقره ‌قبل است.

۷. «وَ لَا يُصَلَّى التَّطَوُّعُ فِي جَمَاعَةٍ لِأَنَّ ذَلِكَ بِدْعَةٌ وَ كُلُّ بِدْعَةٍ ضَلَالَةٌ وَ كُلُّ ضَلَالَةٍ فِي النَّارِ[[19]](#footnote-19)»

این فقره خیلی مهم است. چرا که این فقره ناظر به صلاة تراویح است. که از بدعتهای عمر بوده است. و بسیار در بین مردم رایج بوده است. چنین صلاتی را وقتی با این تعابیر شدید اللحن بیان می‌کند، نشان می‌دهد که او صرف ولایت برایش اهمیّت ندارد بلکه مساله تبرّی هم مطرح است.

۸. «وَ لَا يَجُوزُ الْحَجُّ إِلَّا تَمَتُّعاً وَ لَا يَجُوزُ الْقِرَانُ وَ الْإِفْرَادُ إِلَّا لِمَنْ كَانَ أَهْلُهُ حاضِرِي الْمَسْجِدِ الْحَرامِ[[20]](#footnote-20)»

که این فقره هم نفی نظریه عمر است.

۹. « وَ الْجِهَادُ وَاجِبٌ مَعَ إِمَامٍ عَادِلٍ وَ مَنْ قُتِلَ دُونَ مَالِهِ فَهُوَ شَهِيدٌ وَ لَا يَحِلُّ قَتْلُ أَحَدٍ مِنَ الْكُفَّارِ وَ النُّصَّابِ فِي دَارِ التَّقِيَّةِ إِلَّا قَاتِلٍ أَوْ ساعي [سَاعٍ‏] فِي فَسَادٍ وَ ذَلِكَ إِذَا لَمْ تَخَفْ عَلَى نَفْسِكَ وَ لَا عَلَى أَصْحَابِكَ وَ اسْتِعْمَالُ التَّقِيَّةِ فِي دَارِ التَّقِيَّةِ وَاجِبٌ وَ لَا حِنْثَ وَ لَا كَفَّارَةَ عَلَى مَنْ حَلَفَ تَقِيَّةً يَدْفَعُ بِذَلِكَ ظُلْماً عَنْ نَفْسِهِ[[21]](#footnote-21)»

در این فقره هم بحث تقیّه مطرح شده که از مختصّات شیعه است.

۱۰. «وَ الطَّلَاقُ لِلسُّنَّةِ عَلَى مَا ذَكَرَهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فِي كِتَابِهِ وَ سُنَّةِ نَبِيِّهِ ص وَ لَا يَجُوزُ طَلَاقٌ لِغَيْرِ السُّنَّةِ وَ كُلُّ طَلَاقٍ يُخَالِفُ الْكِتَابَ فَلَيْسَ بِطَلَاقٍ كَمَا أَنَّ كُلَّ نِكَاحٍ يُخَالِفُ الْكِتَابَ فَلَيْسَ بِنِكَاح‏[[22]](#footnote-22)»

بحث مفصّلی در اقسام طلاق وجود دارد. طلاق گاهی بدعی است و گاهی سنّی است. طلاق بدعی را بسیاری از اهل سنّت قائل به حرمت آن هستند ولی آن را نافذ می‌دانند. مثل طلاق در حال حیض یا طلاقی که شرایط را نداشته باشد. و این شرایط را از امور تکلیفی می‌دانند نه وضعی. این فقره از روایت اعمش دال بر بطلاق این قبیل طلاق‌ها است که طبق نظریه مذهب حقّه است.

۱۱. «وَ حُبُّ أَوْلِيَاءِ اللَّهِ وَ الْوَلَايَةُ لَهُمْ وَاجِبَةٌ وَ الْبَرَاءَةُ مِنْ أَعْدَائِهِمْ وَاجِبَةٌ وَ مِنَ الَّذِينَ ظَلَمُوا آلَ مُحَمَّدٍ ع وَ هَتَكُوا حِجَابَهُ فَأَخَذُوا مِنْ فَاطِمَةَ ع فَدَكَ وَ مَنَعُوهَا مِيرَاثَهَا وَ غَصَبُوهَا وَ زَوْجَهَا حُقُوقَهُمَا وَ هَمُّوا بِإِحْرَاقِ بَيْتِهَا وَ أَسَّسُوا الظُّلْمَ وَ غَيَّرُوا سُنَّةَ رَسُولِ اللَّهِ وَ الْبَرَاءَةُ مِنَ النَّاكِثِينَ وَ الْقَاسِطِينَ وَ الْمَارِقِينَ وَاجِبَةٌ وَ الْبَرَاءَةُ مِنَ الْأَنْصَابِ وَ الْأَزْلَامِ أَئِمَّةِ الضَّلَالِ وَ قَادَةِ الْجَوْرِ كُلِّهِمْ أَوَّلِهِمْ وَ آخِرِهِمْ وَاجِبَةٌ وَ الْبَرَاءَةُ مِنْ أَشْقَى الْأَوَّلِينَ وَ الْآخِرِينَ شَقِيقِ عَاقِرِ نَاقَةِ ثَمُودَ قَاتِلِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ع وَاجِبَةٌ وَ الْبَرَاءَةُ مِنْ جَمِيعِ قَتَلَةِ أَهْلِ الْبَيْتِ ع وَاجِبَةٌ وَ الْوَلَايَةُ لِلْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ لَمْ يُغَيِّرُوا وَ لَمْ يُبَدِّلُوا بَعْدَ نَبِيِّهِمْ ص وَاجِبَةٌ مِثْلِ سَلْمَانَ الْفَارِسِيِّ وَ أَبِي ذَرٍّ الْغِفَارِيِّ وَ الْمِقْدَادِ بْنِ الْأَسْوَدِ الْكِنْدِيِّ وَ عَمَّارِ بْنِ يَاسِرٍ وَ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيِّ وَ حُذَيْفَةَ بْنِ الْيَمَان وَ أَبِي الْهَيْثَمِ بْنِ التَّيِّهَانِ وَ سَهْلِ بْنِ حُنَيْفٍ وَ أَبِي أَيُّوبَ الْأَنْصَارِيِّ وَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الصَّامِتِ وَ عُبَادَةَ بْنِ الصَّامِتِ وَ خُزَيْمَةَ بْنِ ثَابِتٍ ذِي الشَّهَادَتَيْنِ وَ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ وَ مَنْ نَحَا نَحْوَهُمْ وَ فَعَلَ مِثْلَ فِعْلِهِمْ وَ الْوَلَايَةُ لِأَتْبَاعِهِمْ وَ الْمُقْتَدِينَ بِهِمْ وَ بِهُدَاهُمْ وَاجِبَةٌ وَ بِرُّ الْوَالِدَيْنِ وَاجِبٌ فَإِنْ كَانَا مُشْرِكَيْنِ فَلا تُطِعْهُما[[23]](#footnote-23)» ‏

این فقرات از روایت از سایر فقرات اهمّیّت بیشتری دارد. کلمه‌ی «شقیق» در این فقره به معنی همتا و همزاد است که در مورد ابن ملجم این تعبیر را به کار برده است.

۱۲. «وَ الْأَنْبِيَاءُ وَ الْأَوْصِيَاءُ لَا ذُنُوبَ لَهُمْ لِأَنَّهُمْ مَعْصُومُونَ مُطَهَّرُونَ[[24]](#footnote-24)»

مساله عصمت انبیاء و اوصیاء هم که روشن است از مختصّات شیعه است.

۱۳. «وَ تَحْلِيلُ الْمُتْعَتَيْنِ وَاجِبٌ كَمَا أَنْزَلَهُمَا اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فِي كِتَابِهِ وَ سَنَّهُمَا رَسُولُ اللَّهِ ص مُتْعَةِ الْحَجِّ وَ مُتْعَةِ النِّسَاءِ[[25]](#footnote-25)»

یعنی نه تنها متعتین جایز است بلکه واجب است که حکم به تحلیل آن داده شود. که این عبارت ناظر به تحریم متعه توسط خلیفه دوم است.

در ادامه روایت برخی بحث‌های کلامی را مطرح می‌‌کند. از قبیل اینکه تکلیف به مالا یطاق جایز نیست. و جبر و تفویض باطل است. و همچنین بحث مخلوق بودن قرآن و مساله امر بین الامرین و همینطور سایر مبانی کلامی شیعه را بیان می‌کند. از جمله می‌گوید:

۱۴. «لَا يَفْرِضُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ عَلَى عِبَادِهِ طَاعَةَ مَنْ يَعْلَمُ أَنَّهُ يُغْوِيهِمْ وَ يُضِلُّهُمْ وَ لَا يَخْتَارُ لِرِسَالَتِهِ وَ لَا يَصْطَفِي مِنْ عِبَادِهِ مَنْ يَعْلَمُ أَنَّهُ يَكْفُرُ بِهِ وَ يَعْبُدُ الشَّيْطَانَ دُونَهُ وَ لَا يَتَّخِذُ عَلَى خَلْقِهِ حُجَّةً إِلَّا مَعْصُوماً.[[26]](#footnote-26)»

در این فقره هم بحث عصمت ولی را مطرح می‌نماید.

۱۵. «وَ لَا إِيمَانَ بِاللَّهِ إِلَّا بِالْبَرَاءَةِ مِنْ أَعْدَاءِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَل‏[[27]](#footnote-27)»

این فقره تصریح به مساله‌ی تبری دارد.

##### جمع‌بندی بحث حول روایت شرائع الدین

و همچنین مسائل دیگری نیز در این روایت بیان شده است. مثلا یکی از موارد بحث حیّت ماهی است. شیعه قائل است به اینکه ماهی اگر فلس داشته باشد حلال است و الّا حرام است. ولی اهل سنّت قائل به این مساله نیستند. این مساله را هم اعمش بیان کرده است. در مورد برند حلال که امروزه مطرح است، دو برند حلال وجود دارد. یک برند حلال اسلامی و یک برند حلال شیعی. عمده تفاوت این دو برند در مورد ماهی است. اهل سنت فقط شرط می‌دانند که ماهی را شخص مسلمان از آب گرفته باشد و اینکه ماهی زنده از آب خارج شود ولی لازم نمی‌دانند که حتمال ماهی فلس داشته باشد.

البته بیان شد که ما تک تک فقرات روایت را بررسی نکردیم. شاید مسائل دیگری که از مختصّات شیعه باشد نیز در این روایت مطرح شده باشد. ولی همین مقدار هم بسیاری از مباحث شیعی مطرح شده و مباحث عامه طرد شده است.

بنابر این با توجه به نقل این رویت توسط اعمش، امامی بودن او ثابت می‌شود.

سؤال: با این عباراتی که بیان شد تشیّع اعمش ممکن است ثابت شود. آیا تشیّع سایر رواة این روایت هم ثابت می‌شود؟

پاسخ: نخیر. لزوما تشیّع دیگر رواة‌ ثابت نمی‌شود. این مساله نیاز به توضیح دارد ولی به صورت اجمالی بخواهیم بیان کنیم، معمولا در این مسائل مسؤولیت محتوای روایت، با راوی مباشر است.

#### روایتی از اعمش در ولایت امیر المؤمنین و تصریح به امامت ائمه علیهم السلام

حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ الْحَسَنِ الْقَطَّانُ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ يَحْيَى بْنِ زَكَرِيَّا الْقَطَّانُ قَالَ حَدَّثَنَا بَكْرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ حَبِيبٍ قَالَ حَدَّثَنَا تَمِيمُ بْنُ بُهْلُولٍ قَالَ حَدَّثَنِي عَبْدُ اللَّهِ بْنُ أَبِي الْهُذَيْلِ «وَ سَأَلْتُهُ عَنِ الْإِمَامَةِ فِيمَنْ تَجِبُ وَ مَا عَلَامَةُ مَنْ تَجِبُ لَهُ الْإِمَامَةُ فَقَالَ إِنَّ الدَّلِيلَ عَلَى ذَلِكَ وَ الْحُجَّةَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَ الْقَائِمَ بِأُمُورِ الْمُسْلِمِينَ وَ النَّاطِقَ بِالْقُرْآنِ وَ الْعَالِمَ بِالْأَحْكَامِ أَخُو نَبِيِّ اللَّهِ وَ خَلِيفَتُهُ عَلَى أُمَّتِهِ وَ وَصِيُّهُ عَلَيْهِمْ وَ وَلِيُّهُ الَّذِي كَانَ مِنْهُ بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى الْمَفْرُوضُ الطَّاعَةِ بِقَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ الْمَوْصُوفُ بِقَوْلِهِ إِنَّما وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكاةَ وَ هُمْ راكِعُونَ الْمَدْعُوُّ إِلَيْهِ بِالْوَلَايَةِ الْمُثْبَتُ لَهُ الْإِمَامَةُ يَوْمَ غَدِيرِ خُمٍّ بِقَوْلِ الرَّسُولِ ص عَنِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ أَ لَسْتُ أَوْلَى بِكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ قَالُوا بَلَى قَالَ فَمَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالاهُ وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ وَ انْصُرْ مَنْ نَصَرَهُ وَ اخْذُلْ مَنْ خَذَلَهُ وَ أَعِنْ مَنْ أَعَانَهُ.

عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ ع أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَ إِمَامُ الْمُتَّقِينَ وَ قَائِدُ الْغُرِّ الْمُحَجَّلِينَ وَ أَفْضَلُ الْوَصِيِّينَ وَ خَيْرُ الْخَلْقِ أَجْمَعِينَ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ ص وَ بَعْدَهُ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ ثُمَّ الْحُسَيْنُ سِبْطَا رَسُولِ اللَّهِ ص وَ ابْنَا خَيْرِ النِّسْوَانِ أَجْمَعِينَ ثُمَّ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ ثُمَّ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ ثُمَّ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ ثُمَّ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ ثُمَّ عَلِيُّ بْنُ مُوسَى ثُمَّ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ ثُمَّ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ ثُمَّ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ ثُمَّ ابْنُ الْحَسَنِ ع إِلَى يَوْمِنَا هَذَا وَاحِداً بَعْدَ وَاحِدٍ.

وَ هُمْ عِتْرَةُ الرَّسُولِ ص الْمَعْرُوفُونَ بِالْوَصِيَّةِ وَ الْإِمَامَةِ وَ لَا تَخْلُو الْأَرْضُ مِنْ حُجَّةٍ مِنْهُمْ فِي كُلِّ عَصْرٍ وَ زَمَانٍ وَ فِي كُلِّ وَقْتٍ وَ أَوَانٍ وَ هُمُ الْعُرْوَةُ الْوُثْقَى وَ أَئِمَّةُ الْهُدَى وَ الْحُجَّةُ عَلَى أَهْلِ الدُّنْيَا إِلَى أَنْ يَرِثَ اللَّهُ الْأَرْضَ وَ مَنْ عَلَيْها وَ كُلُّ مَنْ خَالَفَهُمْ ضَالٌّ مُضِلٌّ تَارِكٌ لِلْحَقِّ وَ الْهُدَى وَ هُمُ الْمُعَبِّرُونَ عَنِ الْقُرْآنِ وَ النَّاطِقُونَ عَنِ الرَّسُولِ وَ مَنْ مَاتَ لَا يَعْرِفُهُمْ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً وَ دِينُهُمُ الْوَرَعُ وَ الْعِفَّةُ وَ الصِّدْقُ وَ الصَّلَاحُ وَ الِاجْتِهَادُ وَ أَدَاءُ الْأَمَانَةِ إِلَى الْبَرِّ وَ الْفَاجِرِ وَ طُولُ السُّجُودِ وَ قِيَامُ اللَّيْلِ وَ اجْتِنَابُ الْمَحَارِمِ وَ انْتِظَارُ الْفَرَجِ بِالصَّبْرِ وَ حُسْنُ الصُّحْبَةِ وَ حُسْنُ الْجِوَارِ[[28]](#footnote-28).» ثُمَّ قَالَ تَمِيمُ بْنُ بُهْلُولٍ حَدَّثَنِي أَبُو مُعَاوِيَةَ عَنِ الْأَعْمَشِ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ ع فِي الْإِمَامَةِ مِثْلَهُ سَوَاءً.

البته احتمالا در آن روایتی که از جعفر بن محمد نقل شده است، ائمه را تا زمان خودشان مطرح کرده‌اند و نام ائمه بعد را بیان ننموده‌اند.

#### جمع‌بندی بحث در مورد مذهب اعمش

این موارد برخی از روایاتی بود که بر امامی بودن اعمش استدلال شده است. غیر از این موارد، روایات دیگری نیز در مورد او بیان شده است. در حاشیه تنقیح المقال این روایات را مطرح کرده است[[29]](#footnote-29). در مجموع به نظر می‌رسد در امامی بودن اعمش نمی‌توان تردید نمود. کما اینکه مرحوم شیخ بهایی فرمودند. لذا در برنامه درایة النور اعمش را امامی دانستیم. البته می‌توان با اطمینان گفت که اعمش این روایات را برای عامه بیان نکرده است و عقایدش را مطرح نکرده است و الا این تعابیر بلندی که در کتب اهل سنت برای او وجود دارد، هرگز وجود نداشت. لذا به نظر می‌رسد که شخص فهمیده‌ای بوده است. کما اینکه در مورد او برخی گفته‌اند که ما رأیت اعقل منه.(تهذیب الکمال) بسیار عاقل بوده است. سایر رواة سند را در جلسه آینده بررسی می‌کنیم.

1. [الخصال، الصدوق، محمد بن علی بن بابویه، ج2، ص604.](http://lib.eshia.ir/15339/2/604/%D9%85%D8%A7%D8%A6%D8%AA%DB%8C) [↑](#footnote-ref-1)
2. مرحوم مدرّس افغانی می ‌فرمود در دعای وضو در فقره‌ی «اللهم بیّض وجهی یوم تسودّ فیه الوجوه»، افصح این است که «یوما» خوانده شود. چرا که در ما بعد ضمیر یوم آمده است. ایشان می‌فرمود که این مطلب را به آقای خویی عرض کردم. ایشان در رساله عملیه‌ خودشان، روایت را اصلاح کردند. [↑](#footnote-ref-2)
3. [عیون اخبار الرضا، شیخ صدوق، ج2، ص123.](http://lib.eshia.ir/86808/2/123/%D8%A7%D9%84%D8%AD%D9%88%D9%84) [↑](#footnote-ref-3)
4. [الخصال، الصدوق، محمد بن علی بن بابویه، ج2، ص604.](http://lib.eshia.ir/15339/2/604/%D9%85%D8%A7%D8%A6%D8%AA%DB%8C) [↑](#footnote-ref-4)
5. [الخصال، الصدوق، محمد بن علی بن بابویه، ج2، ص603.](http://lib.eshia.ir/15339/2/603/%D8%B4%D8%B1%D8%A7%D8%A6%D8%B9) [↑](#footnote-ref-5)
6. همان [↑](#footnote-ref-6)
7. [تنقیح المقال فی علم الرجال، المامقانی، الشیخ عبدالله، ج33، ص290.](http://lib.eshia.ir/10510/33/290/%D9%85%D8%AB%D9%86%D9%88%D9%86) [↑](#footnote-ref-7)
8. همان [↑](#footnote-ref-8)
9. [تنقیح المقال فی علم الرجال، المامقانی، الشیخ عبدالله، ج33، ص291.](http://lib.eshia.ir/10510/33/291/%D8%A7%D8%B3%D8%AA%D9%81%D8%AF%D8%AA%D9%87) [↑](#footnote-ref-9)
10. همان [↑](#footnote-ref-10)
11. [تنقیح المقال فی علم الرجال، المامقانی، الشیخ عبدالله، ج33، ص292.](http://lib.eshia.ir/10510/33/292/%D9%81%D8%A7%D8%B3%D8%AA%D9%88%DB%8C) [↑](#footnote-ref-11)
12. [الأمالی، شیخ طوسی، ج1، ص628.](http://lib.eshia.ir/27725/1/628/%D9%81%D8%A8%DB%8C%D9%86%D8%A7) [↑](#footnote-ref-12)
13. [الخصال، الصدوق، محمد بن علی بن بابویه، ج2، ص603.](http://lib.eshia.ir/15339/2/603/%D9%85%D8%B3%D8%AD) [↑](#footnote-ref-13)
14. [الخصال، الصدوق، محمد بن علی بن بابویه، ج2، ص604.](http://lib.eshia.ir/15339/2/604/%D8%AE%D9%84%D9%81) [↑](#footnote-ref-14)
15. همان [↑](#footnote-ref-15)
16. همان [↑](#footnote-ref-16)
17. همان [↑](#footnote-ref-17)
18. [الخصال، الصدوق، محمد بن علی بن بابویه، ج2، ص606.](http://lib.eshia.ir/15339/2/606/%D8%A7%D8%AC%D9%85%D8%B9) [↑](#footnote-ref-18)
19. همان [↑](#footnote-ref-19)
20. همان [↑](#footnote-ref-20)
21. [الخصال، الصدوق، محمد بن علی بن بابویه، ج2، ص607.](http://lib.eshia.ir/15339/2/607/%D8%B9%D8%A7%D8%AF%D9%84) [↑](#footnote-ref-21)
22. همان [↑](#footnote-ref-22)
23. همان [↑](#footnote-ref-23)
24. [الخصال، الصدوق، محمد بن علی بن بابویه، ج2، ص608.](http://lib.eshia.ir/15339/2/608/%D8%B0%D9%86%D9%88%D8%A8%20) [↑](#footnote-ref-24)
25. [الخصال، الصدوق، محمد بن علی بن بابویه، ج2، ص608.](http://lib.eshia.ir/15339/2/608/%D8%AA%D8%AD%D9%84%DB%8C%D9%84) [↑](#footnote-ref-25)
26. همان [↑](#footnote-ref-26)
27. [الخصال، الصدوق، محمد بن علی بن بابویه، ج2، ص609.](http://lib.eshia.ir/15339/2/609/%D8%A7%DB%8C%D9%85%D8%A7%D9%86) [↑](#footnote-ref-27)
28. [الخصال، الصدوق، محمد بن علی بن بابویه، ج2، ص478.](http://lib.eshia.ir/15339/2/478/%D8%B3%D8%A7%D9%84%D8%AA%D9%87) [↑](#footnote-ref-28)
29. [تنقیح المقال فی علم الرجال، المامقانی، الشیخ عبدالله، ج33، ص295.](http://lib.eshia.ir/10510/33/295/) [↑](#footnote-ref-29)